



هدیه

● مریم اسلامی

دیروز داداش من آمد
با جعبه‌ای سُمباده و چوب
تا یک هواپیما بسازیم
از روی طرحی ساده و خوب

مثل مهندس واقعی‌ها
از روی طرح و نقشه خواندیم
تا چوب‌ها را دانه‌دانه
روی هواپیما نشان‌دیم

بابا که عصر آمد به خانه
کردیم از آن رونمایی
آن را به بابا هدیه دادیم
در روز نیروی هوایی



▲ بیا با هم این شعرهای زیبا
را گوش کنیم.

همسایه و دوست

● مژگان بقایی پور

یک ابر کوچک
غمگین و تنها
دنبال خانه
می‌گشت هر جا

یک دفعه کوهی
روی زمین دید
بعد از سلامی
از کوه پرسید:

همسایه‌ای نرم
آرام و کم‌حرف
لازم ندارید
ای کوه پربرف؟

آن کوه خندید
او را بغل کرد
جایی به او داد
در قلّه‌ی سرد



آخم کوچولو

● محبوبه صمصام شریعت

بابای من امروز
یک ذره آخمو بود
با شربتی خوش طعم
رفتم کنارش زود

بوسیدمش، دیدم
اخمش کمی وا شد
روی لبش فوری
لبخند پیدا شد

مثل مُسکن بود
بوسم برای او
از صورتش در رفت
آن آخم کوچولو



▲ بیا با هم این شعرهای زیبا
را گوش کنیم.

جشن

● سمیه بابایی

من این‌جا رو پشت بوم
نزدیک آسمونم
الله اکبر می‌گم
همراه باباجونم

به آسمون می‌رسه
الله اکبر من
ستاره‌ها می‌فهمن
رسیده جشن بهمن

